

خون رازق شهید افراطیون شوینیست را رسوا کرد!

سلیمان کبیر نوری

آنها رازق را "قاتل و وحشی" خواندند؛ شاید "حرامی" هم «ثابت!» کنند!!

چرا اکثریت قاطعی از هموطنان، از تمامی ملیت های باهم برادر، پس از ترور سازمانیافته ی روانشاد جنرال عبدالرازق، هم آوا و یک دل خویشان را حامل کوله بار سنگین درد و اندوه یافتند، و طلسم آهنین کینه و کدورت نسبت به هم را که به وسیله دشمنان مردم افغانستان به مرز انتقام جویی رسانیده شده بود؛ سست شده و سکلیده انگاشتند؟؟

برای این که رازق درد دل های همه هموطن را در دل داشت و به زمزمه می گرفت. در راه زدودن آن مرد کار و عمل بود. طالب کُش و حقانی کُش بود. رازق خلاف تمامی برنامه های غارتگری اجنبیان نیز بود. و لذا دشمن او را شناسایی کرده و در کمینش نشسته بود.

رازق می گفت:

- هیچ یک از طالبان را زنده نزد من نیاورید!

- من طالب اسیر را نمی خواهم!

- آن ها را در میدان جنگ نابود کنید!

این شعار ها پیوسته عملی می شد و در نتیجه امنیت و سازندگی را در قندهار به ارمغان آورده بود. جنرال رازق صلح و آرامش را روز تاروز در مرکز جولانگاه و قرارگاه ملا عمر (ولایت قندهار) مستولی تر میگردانید.

چنین کاری هم تاریخی بود و هم رستمانه. ولی این امر با مذاق و دستور خالق اصلی پروژه ی طالبان یا انگریزیان تناقض داشت و برای متجاوزان غربی که در سدد گسترش و توسعه ی نیرو های طالبان و داعش برای تحقق اهداف جیوپولیتیک و جیو اکانومیک بزرگی استند

و اصلن به همان خاطر در کشور مان هجوم آورده اند، غیر قابل تحمل بود. زیرا قندهار رازق قهرمان؛ دیگر با قندهار ملاعمر فرق فاحش می یافت و ثابت میشد که طالب خیزی، اجیر شوندگی و غلامی پذیری؛ ذاتی این خاک و خطه و مردمان آگاه و آزاده ی آن نه، بل عارضه تحمیلی و صادراتی بوده است.

رازق پیوند ناگسستنی با توده مردم ملیونی قندهار داشت و اقتدار طالب ستیزی و پاکستان ستیزی را مستقیم از مردم دریافت میکرد.

در حالیکه تنها طالبان و عمال اجیر تا دندان مسلح و انتحاریون اجانب دور و نزدیک بر ضدش نبودند؛ بل بسی از «خودی» ها، دولتی ها و ارگی ها نیز دایمن به خونس تشنه بودند و خاصتن با شعار عدم تحمل «جزیره قدرت» سعی داشتند که رازق قهرمان را مرده یا زنده از سر راه بردارند.

بلی... امروز همه ی کافه ی ملت مظلوم و دربند کشیده ی کشور مان به خوبی میدانند که، یگانه مصیبت، همانا مصیبت وارد شده از بیرون (تروریزم طالبانی ی ساخته و بافته ی غرب در راس انگریز و امریکا) است که جان رازق و مماثل ها را گرفتند و می گیرند.

جنرال رازق همچو یاران پیشین، داوود ها، سید خیلی ها... در برابر اهداف شوم این جانیان و جنایت کاران بین المللی پایمردانه و جانبازانه ایستاد و با شجاعت و دلیری به سان همسنگران پیشین که با ترور های زنجیره ای سازمانیافته تا پای جان در برابر تروریزم طالبانی رزمیده بودند، رزمید. و دشمن آزمند و کهنه کار و روبای پیر، با مدیریت ترور های سازمانیافته، در تبنانی با نوکران پست و پلشت معلوم الحال بومی، بر آنها، از عقب خنجر زده و نعمت آنها را از وطن و از مردم شان گرفتند.

پس از ترور جبار قهرمان و به ویژه جنرال رازق، طلسم راه اندازی دوگانگی و چندین گانگی ی دشمن در رابطه به گسست اقوام و ملیت ها، در هم شکسته شد. همه فضای رسانه های جمعی را فریاد درد و ماتم فرا گرفت و در هم پیچید.

تمام فضای در خود نگری و تفریحی ی فیسبوکیست ها دگرگون شده و همگان به فکر مصایب وطن و افشای دست های کریه استعمار و اشغالگران افتیدند. این خون رازق طالب کُش بود که توجه همه مردم به ویژه جوانان را به ژرفای تراژیدی وطن معطوف ساخت.

ده ها هنرمند از ملیت های مختلف (هزاره، ازبک، تاجیک، پشتون...)، همه در وصف رازق سروده هایی آفریدند. کمپوز ها و آهنگ هایی ساختند. و حتا با گریه و ناله های جگرسوز همه درد های خویش را در رسانه های جمعی بازتاب و بروز دادند.

دقیقن؛ شعر، کمپوز و آهنگ اینچینی همه از ته ی دل برمی خیزند. الهامی است که طراوش احساس، انگیزه و هدف اصلی درونی یک انسان هدفمند را در یک مقطع مشخص زمانی به معرفی و نمایش می گیرد. شالوده ی فرمایش، اجبار و اکراه قطع نمی تواند باشد.

اما درد و مرگ رازق طالب گُش(این رادمرد استوار بر ضد پروژه ی انگریزی-پاکستانی) این همه الهام و سوژه های اندوه گستر ولی مبارزه جویانه و انتقامی را به همه هموطنان دردمند و دلیر عطیه و ارزانی کرد.

من از هنرمندان پر شماره هزاره و تاجیک و ازبک و ... درین رده مثال نمی دهم. الا یک دختر خانم هموطن که نجیبه فیض نام دارد.

نجیبه فیض مجری برنامه " لمر ماشام " که تازه در حدود یک یا دو سال در تلویزیون لمر افغانستان به حیث مجری این پروگرام استخدام شده است. این دختر خانم هموطن در پاکستان زاده شده است و تمام عمر خود را نیز در پاکستان سپری نموده؛ و یکی از فعالین در عرصه ی هنری در پاکستان شمرده می شود. ولی ... موصوف معلوم میشود که در ژن خود عشق مردم و میهن اصلی را دارد. ببینید با مرگ عاشقان میهن رازق و جبار و ... چه زجه و ماتم بر پا کرده است؟

توجه بفرمایید به ویدیوی سه دقیقه ای از موصوف:1

https://www.youtube.com/watch?v=SEe_Gz9OYfY&t=125s

خون رازق جبن و ترس را حتا از کودکان میهن ربود.

در ویدیو و مدرک زنده ی زیرتوجه فرمایید که کودکان میهن برای آرمان قهرمانان میهنی شان بر ضد استعمار به پا برخاسته اند.

مستند حمله ی گروهی کودکان ولسوالی ده سبز با سنگ و چوب و کلوخ بر کاروان نیرو های خارجی.2

ویدیو

<https://www.facebook.com/1390985947885453/videos/5509037953332>

[61/](#)

اکنون صفحه ی دیگر:

تاریخ جامعه ی بشری و روند مبارزات نیرو های افراطی چپ و راست نشان داده است که، افراطی ها چه چپ و چه راست، بلاخره سر از یک یخن بیرون در می آورند(مدرک تاریخی و تازه ی وطنی: **هماغوشی شهروز تنی با حزب اسلامی حکمتیار. تامین و تحکیم رابطه ی سلیمان لایق مارکسیست - لیننیست پیشین با ارگی های مولود اشغال امپریالیستی... و ده های دیگر**).

ما دیدیم که خون جنرال رازق کم از کم در حوزه احساسات و عواطف، همه ملیت ها را به هم فشرده و یک آوا ساخت. اما شوینیست های مریضی که بعضا تا امروز گمنام و نامکشوف بودند، عجیب به میدان آمدند. بر ضد کافه ی ملت نجیب و عذابیده، حتا ملیت و قوم و تبار خودشان به پا ایستاده و با ژست های عدیده بوقلمونی به سود دشمنان افغانستان موضعگیری کرده خط و نشان کشیدند.

از جمله آقای سرلوخ مرادزی با نشر مقاله زیر نام **"د سیاسی سودا گرو غوغا"**، غوغا بر پا کرد.

آقای مرادزی در مقاله ی خویش چنین می فرمایند:

" تر هر څه مخکې، د خپل عقیدت او درناوی گډې گډې گلونه، د وروستیو څلور واړه شهیدانو ملي اتل عبدالجبار، جنرال عبدالرازق، جنرال مومن حسن خپل او د ملي تلویزیون فلم اخیستونکي سلیم پر مزارونو نذرانه کوم. دا هغه مېرني دي چې د هېواد ژغورني او د افغانانو د سوکالی په لار کې په بېساري مېرانه او سرښندنه شهیدان شول"

من بر لغزش های دستوری آقای مرادزی به زبان خود ایشان مکث نمی نمایم، بل می خواهم هدف ایشان را بیان دارم اینکه، فرموده اند که گویا اولتر از همه با عقیده و احترام، دسته دسته گل ها را، بر گور آخرین شهدای وطن قهرمان ملی، جبار، جنرال عبدالرازق، جنرال مومن حسن خیل و سلیم فلمبردار تلویزیون ملی نذر می دهم. این ها برای نجات وطن و در راه تامین صلح با نهایت مردانگی و از خود گذری شهید شده اند.

در همین حال آقای "سر لوخ مرادزی" همه کسانی را که به خاطر ایثار و وطنپرستی جنرال رازق گلیم غم و ماتم را هموار کرده و سوگوار هستند، مورد نکوهش و تنبیه قرار داده همه را تاجران سیاسی برای حصول اهداف شخصی شان به معرفی گرفته است (**سیاسی سوداگرو د حکومت لخوا د پېښې د څېړنې پلاوي پايلو او پریکړو ته، ځنډ ونه کړ او د باورچاپیریال یې مخکې له مخکې خپر کړ**). تو گویی سرلچ مرادزی تا کنون بیخبر ازین است که ده ها ترور زنجیره ای به شمول ترور برهان الدین ربانی(یکی از رئیس جمهور های معاصر کشور که بعد از یک عمل انتحاری فجیع طالبان، آنان را وحشی و تروریست خوانده بود، فقط پس از ان طی یک هفته ترور شد)، با تعیین کمیسیون تحقیق و بررسی حکومت مزدور بر ملا و به

نتیجه‌ی که به آگاهی مردم رسانیده شده باشد دست نیافته است، و هیچ باورمندی وجود ندارد که در حاکمیت مستعمراتی موجود، از این نیز دست یابد.

آقای مراد زی! گویا در مورد راز های سقوط ولایت کندز و قتل عام مردم آن هیچ نشنیده است که منجمله آقای امرالله صالح یکی از بر جسته ترین اعضای وقت شورای نظار و رئیس امنیت ملی پیشین شامل هیأت «حقیقت یاب» شد ولی پیامد تحقیقات را تا امروز نتوانسته از پرده‌ی ابهام بیرون آورد. چنین کمیسیون های بررسی و «حقیقت یاب» جز عوامفریبی یک حاکمیت مزدور اشغالگران، اصلن معنایی ندارد.

اما عجیب ترین و تکاندهنده ترین اهانت به خون روانشاد رازق توسط سرلج در جملات زیر مسطور است: " کورنی دښمنانو غوښتل چې شهید جنرال د مرکزي حکومت په وړاندې استعمال کړي او کندهار کې یې د واک په یوه ټاپو کې بندي وساتي. نن چې همدغه کړی د جنرال رازق په مړینه د مکر اوبسکې تویوي او په خپل تبلیغ سره د هغه د شهادت پل له اصلي خایه بلخوا انتقالوي او په دې اړه د افغانانو ذهن گیچوي د هغه لویې توطیې یوه برخه ده چې د واک ټاپوگانو ساتلو لپاره د مرکزي حکومت په وړاندې ترسره کیري"

درین بیان، سر لج، عشق به وطن و مردم دوستی و آزادگی جنرال رازق را زیر سوال برده که گویا به مثابه‌ی ملعبه یا سامان بازی ای در دست دشمنان قرار داشته است.

این مقاله‌ی آقای سرلوخ در سایت های " لروبر، افغان جرمن، سپرغی، هود" و سایر وبگاه های انتشار یافته است که شوینیست های افراطی‌ی ضد ملی از پالیسی های بخصوص آنها سوء استفاده نموده در آنها میتوانند افکار و تبلیغات خویش را باز تاب دهند. مگر به ویژه مورد اخیر هم هویت خط و جریان افراطی شوونیستی شان و هم شومی و ضد ملی و ضد افغانستانی و طالبانی و پاکستانی بودن ایشان را به سختی رسوا ساخته است. در افتادن با قهرمانان وطن چون جنرال رازق و دیگرانی که وثیقه و سجل تاریخ و قلوب ملت را نصیب شده اند و میشوند؛ برافتادن پر افتضاح و ننگ و نفرین دارد.3

سر لوچ دیگر؛ و به عبارت درست تر سراپا لوچ و لوچک شده دیگر درین راستا عمر خطاب مجری و صاحب امتیاز تلویزیون " پیام افغان" است که نشرات آن از امریکا پخش می شود. خطاب پیوسته مردم را به نام پشتون و پشتونیزم اغوا کرده و دکان پردرآمدی به خود ساخته است. او در برنامه اش به مناسبت ترور جنرال رازق آن شهید بزرگ را چنین معرفی می نماید: "... و جنرال عبدالرازق که هم قومندان قندهار بوده، و هم به حساب از لحاظ قدرت در زون جنوب غربی ای یک شخص بسیار شناخته شده و بالای ازو حساب می شد؛ اُونو را کشتن و به قتل رسانیدند. جنرال عبدالرازق یکی از هوادارن جمعیت بوده، و در قندهار رییس عام و تام و آمر و حکم فرما بوده، مخالف پالیسی پاکستان و طالبان شدیدن؛ و بلاخره تا جایی که شنیدیم، بسیار آدم ظالم و کسای که ده چنگ ازینا می رسیدند از مخالفین بسیار به حالت نا

هنجاری اونا ره به قتل می رسانیدن، زجر می کردن و شکنجه. در زندان های قندهار واقع فاجعاتی را که ای آدم مرتکب شده، واقعن کسای که داستان کردن، یعنی یک وحشی ره بار آورده و واقعن یک شخص وحشی و سر سپرده ی استعمار! بود و در ای حالتی که افغانستان در مصایب فراوانی گرفتار است، با بادر خود برون می شد جنرال میلر " که به قتل رسید. 4 این در حالیست که مهمان همین برنامه اش ذبیح الله مجاهد سخنگوی طالبان سیاه و شبکه فوق وحشی حقانی بود. موصوف ذبیح را با شان و شوکت " مجاهد صایب " خطاب می کرد.

پاره کردن عکس جنرال رازق توسط والی خوست در لینک زیر - ویدیو 5

<https://www.facebook.com/Khanekhabarafg/videos/vb.1623134217982179/279902889323341/?type=2&theater>

وقتی نقاب های تظاهر فرو می ریزند و مهره های ارگی- طالبی افشا می شود: نمونه دیگر همانا والی ولایت خوست میتواند باشد.

این جناب که پوهندوی حکم حبیبی خوانده میشود در مراسم فاتحه جنرال رازق و جبار قهرمان چنین در فشانی فرمود " اینجا اصلا موضوع مطرح کردن قهرمان شهید جا ندارد؛ هر آنکسی که مطرح می کند، برای استفاده ی سیاسی و منفعت خود آن را به کار می گیرد. 6

البته احتمال دارد که این جهل و جنون به جاهایی برسد که طبق ارشادات رهبر معظم رزاق طالب کش و حقانی ستیز و DNA شوونیست ها جنرال طاقت؛ آنان به فکر معاینات پاکستان دشمن گردند تا بگویند که فرزند حلالی پشتون و اکثریت چنین بوده نمیتواند؛ لابد رازق حلالی نبوده است. به نظرم ادعای اینکه رازق «جمعیتی» بود؛ مقدمه چنین کارزار میباشد. رازق که حتی به لحاظ نظریاتی هنوز با افراطیت پشتونی و حتی طالبانی گری مثلن با جایگاه نوکری انگریز و پاکستان ملا داد الله و ملا عمر نزد خود تصفیه حساب نکرده بود و خیلی از مظاهر اندیشوی و باور های پشتونیست ها را متبارز میساخت اما در عمل ناب و صاف و بلورین برای وطن و منافع علیای تمامی مردمان افغانستان بود و درین استقامت تکامل می یافت.

این که اشرف غنی(حامی طالبان) به قندهار سفر کرد و لقب " قهرمان آزادی" را به جنرال رازق(دشمن طالبان سیاه) اعلام داشت؛ چندان ساده نبود. این اعلامیه از صلاحیت یک حاکم دست نشانده و پوپت همچو اشرف غنی به دور است. عامل اصلی، هراس و ترس اشغالگران

از قهر و خشم توده های ملیونی کشور است که امروز حتا پشت غول هیولای امپریالیزم را به لرزه درآورده است. به ویژه پس از حمله و تیر اندازی ی یکی از نیرو های کوماندوی کشور، بر سربازان امریکایی.

امپریالیزم نیک میداند که زور مردم، زور خداست. چنانچه یکی از استراتژیست های نامور غرب زیگنفر برژینسکی در هر مقاله و پژوهش خود تاکید برین داشت که به عقاید، احساسات و نظریات مردم باید احترام گذاشت تا که به سادگی به هدف برسیم.

این استراتژیست امریکایی ی پولندی تبار با نبوغ شیطانی در خدمت الیگارشوی اقتصادی جهانی و بر ضد منافع عامه ی جهان زیاد موثریت داشت حتی افکار شیطانی او به امپریالیزم مدد کرد تا در مقطعی گویا جهان را کن فیکون و زیر و زبر کند، محراق این آفت همانا افغانستان وطن ویران ما بود. 7

البته برژینسکی ها افراد تاثیر گذار استند ولی اصل شبکه های استخباراتی ی ابرقدرت ها منحیث سیستم هاست که با هنجار ها و تجارب تاریخی خویش از انسان گوسپند می سازند. تا نتواند فکری برای رهایی و برون رفت از منجلا ب و منگنه ای که دران گیر آورده شده، بکند. و گوسپندان همیشه شیر ده و گوشت ده برای اغواگر یا مالک خود باشد.

مردم!

بیدار شوید!!! هوشیار شوید!!!

لطفن گوسپند نباشید!

مرگ و نابودی رمه وار، تاراج و غارتگری گوشت و خون در کمین هریک از شما است!!!

باری؛ ازین قلم اندیشه هایی زیر عنوان " شانس مایوس کننده روشنگری در توده قبایلی " سال پار به تاریخ سوم جولای، در رسانه ها به دست نشر سپرده شده بود. با در نظر داشت ارتباط به اوضاع و احوال گرم امروز در حدودی که اشارات به آن داشتیم جا دارد که توجه عزیزان هم وطن را یک بار دگر به محتوای آن معطوف دارم:

شانس مایوس کننده روشنگری در توده قبایلی

پیش تبصره:

اخیرن در مقاله بسیار آموزنده "ملاحظات مبهم روانشناسانه در رهبری سیاسی و سازماندهی" نویسنده و اندیشمند روشنگر افغانستان محمد عالم افتخار به یک فاکت تکانهنده از زیست و معاشره قبیله ای برخوردارم که سخت مرا به اندیشه فرو برد. توجه کنید:

اینجا در خلیج بنگال؛ جزیره ی "نورث سنتینل" را می نگرید که طبیعت جنگلی ی شگفت انگیزی دارد، اما آنچه در پشت جنگل های انبوه و درختانش پنهان شده همچنان ناشناخته باقی مانده است؛ زیرا نزدیک شدن به این جزیره خطرناک بوده و مساوی با مرگ است.

در این جزیره ی مرموز که یک قبیله ی مرموز موجود میباشد که از آمدن غریبه ها به سواحل جزیره ی خود قطعاً جلوگیری می کنند. هر غریبه ای که به سواحل جزیره نزدیک شود بی درنگ او را به قتل خواهند رسانید.

آدمیان قبیله ی مرموز "سینتیلیسی" که رسماً متعلق به هندوستان است؛ گفته می شود از هزاران سال پیش به این جزیره قدم گذاشته اند در مواجهه با کسانی که از نزدیکی جزیره عبور کنند رفتار تهاجمی و خشن دارند. حتی هلیکوپترهایی که در ارتفاعات پایین بر فراز جزیره به پرواز در می آیند تا توپوگرافی منطقه را بررسی کنند هم از گزند تیرها و نیزه های آنان در امان نیستند.

بدینگونه گفته میشود که از نزدیک به شصت هزار سال این جزیره خلیج بنگال همچنان معمایی حل نشده باقی مانده است. معما این است که مردمان غالباً کم عده این قبیله چگونه خود و زیستار و مناسبات باهمی و ضوابط گله ای یا اجتماعی خود را تعریف کرده اند که منجر به دشمن انگاری تمامی موجودات و عمدتاً تمام مردمان دیگر گردیده. معلوم است که

مؤلفه غریزی - عقلانی «همنوعی» فراتر از جزیره؛ در مورد هم قیافه گان و هم اندام های دیگر؛ نزدشان مطلقاً وجود ندارد.

شاید اینان در زمانهای زد و خورد قبایل متخاصم؛ هدف بدترین و نبخشاینده ترین اجحافات قرار گرفته و پس از تبه شدن های فجیع درین جزیره متروک و بی صاحب؛ پناه برده فرهنگ و کلچری بر مبنای «همگی در همه حال دشمن!» بنیاد نهاده اند.

با این فرض؛ میتوان حدس زد که آنان بلا استثنا کودکان خود را از همان لحظه تولد با همین خرده فرهنگ و روحيات ویژه می پرورند و با قوی ترین «ناخود آگاه» دشمن سوز و دشمن کش به بار می آورند. و چنین است که نسل اندر نسل؛ صد درصد مشابه و مماثل هم به بار می آیند.

به هر حال ناگفته پیداست که افراد قبیله از پیشرفت و تکنولوژی و حقوق و ارزش های جهان کنونی هیچ چیزی نمی دانند، چونکه تمامی درها را به روی دنیای بیرون بسته اند، حتی هیچ کسی نمی داند که زبان مشترک آنها چیست؛ چگونه خورد و نوش و زاد و ولد و به اصطلاح زندگی می کنند؛ چه آداب و رسوم و باور ها و عقاید و متکا های روانی دارند".

درین آدرس تفصیل و تصویر های موضوع را ملاحظه کنید:

<http://pendar.forums1.net/t5268-topic>

اندیشه و وسواس سنگین من بیشتر ازین خاطر بود که بالاخره خیلی از هموطنان ما هم قبایلی بوده معاشره و کلچر قبیلوی دارند. دیدم که با اینهم خوشبختانه آن هموطنان ما آنقدر ها شباهت به این قبیله عصر حجری ندارند. ولی از نوع تفاوت یافته معاشره و کلچر قبیلوی برخوردار میباشند که محاسن هم دارد و معایب و مشکلات هم.

قبل از اینکه وارد اصل بحث شوم میخواهم این تنوری عصر روشنگری را به توجه برسانم تا راه به صحبت بهتر هموار شود.

به نظر امانوئل کانت (1724 - 1804)، فیلسوف شهیر آلمانی، روشنگری؛ تلاش برای
!بیرون آوردن انسان از صغارت است

کانت در رساله "روشنگری چیست؟" می گوید: روشنگری خروج انسان از صغارتی است
که خود بر خویش تحمیل کرده است. (یعنی کدام جانور دیگر یا عامل بیرونی تحمیل نکرده
است) صغارت، ناتوانی در به کار بردن فهم خود بدون راهنمایی دیگری است.

شعار روشنگری این است: در به کار گیری فهم خود شهامت داشته باش!

به نظر کانت این حماقت و نادانی نیست که ما را از فکر کردن برای خود مانع می شود،
بلکه تنبلی و بی شهامتی است. آسان و راحت است وقتی دیگران برای ما فکر کنند و تصمیم
بگیرند. اکثر اوقات ما از تصمیم گیری و قبول ریسک آن می ترسیم، به ویژه وقتی فکر کنیم
که اشتباه ما به شرمساری می انجامد

اکنون اصل سخن:

- چرا مخصوصن طی بیشتر از شانزده سال اخیر بیشترین تلفات انسانی، ویرانی، دربه 1
دری، آوارگی، محرومیت از درس و تعلیم، بدنامی و توهین و تحقیر بر ملیت برادر پشتون ما
تحمیل شده است و میشود؟

در واقعیت اولین قربانیان جنگ های نیابتی و بالاخره اشغال و اشغالگری در افغانستان،
قبایل سلحشور ولی ستمدیده ی پشتون بوده است. یکی از علت ها همانا موقعیت جغرافیایی
آنان در امتداد مرز با پاکستان میباشد که شعله ور کننده و شعله ور نگهدارنده جنگ های
نیابتی به عناوین فصلی جهاد علیه تجاوز شوروی و اشغال امریکا و ناتو است.

اما علت بعدی و شاید عمده تر؛ شیوه معاشره و روانیات قبیلوی است که بر اساس آن؛ توده
های قبایل، کشران یعنی صغیران استند که باید تابع مشران خود باشند و این مشران اساساً
خوانین و ملاها اند ولی در سالیان اخیر به ویژه زمانی که ما آنرا در نظر داریم؛ یکعده

تحصیل کرده ها و کسانی که در جنگ ها به نام و نان و نوایی رسیده اند؛ هم به مشران سنتی اضافه شده اند و چه بسا از آنها خیلی پیش هم افتاده اند.

نظام و معاشره قبیلوی خصوصن که از مناطق مدنیت دار به لحاظ اراضی هرچه دور افتاده باشد؛ بیشتر به صغیر ماندگی و صغیر باوری انسان کمگ میکند. البته اولاده مشران و خان ها با وصف صغارت حقیقی خود؛ بیشتر خود را بزرگ و بزرگوار و مشر تلقی می نمایند و به همان تناسب از فهم خود در نسبت به افراد مشابه توده جامعه پدر سالارانه خود کار میگیرند. سعی میکنند در پیشاپیش دیگران حرکت نمایند؛ برای دیگران فکر کنند و تصمیم بگیرند. لذا خانزادگی، مشرمآبی یا ملایی، میرزایی و تحصیلکردگی آنها اگر در خارج از کشور باشد؛ دارای امتیاز مسلم است.

بنابر این حکومت های خودی و بیگانه مانند انگلیس و پاکستان و امریکا و (شوروی متوفی هم در یک حد متفاوت تر) برای زیر کنترل و اداره در آوردن مردمان قبایلی به خانها و ملوک طوایف و مشران و بابا های قبیلوی رجوع میکنند. و حتی به فکر شان هم خطور نمیکند که از توده های مردم قبایلی اندیشه داشته باشند یا برای پیشرفت اجتماعی و تعلیمی و تربیتی آنها کاری بکنند و پلان و پروژه بگیرند. یا به روشنگری و بیدار گری در میان آنان عزم و اراده ای مبذول بدارند.

پدر سالاری و آخوند سالاری عمده ترین اشکال سلطه در قبایل ما بوده است و میباشد و بدبختانه تا دیر وقت هم خواهد بود.

پاکستان با بهره گیری از هردو مرجع قدرت قبیلوی یعنی مسجد والاها و ارباب پشتونوالی عجب توانست؛ طالبان را بسازد و توسط آنها آرگاه و بارگاه مجاهدان خود پرورده را در کابل چپه کند و بر افغانستان حاکم شود.

وقتی اختابوت جهاد تولید مثل کرده رفت القاعده و امثال آن ایجاد و بزرگ شد. عین گپ به انفجار دادن های انتحاری برج های تجارت جهانی در امریکا توسط هواپیما های رپوده شده رسید. تا که حکومت امریکا گویا جهان را علیه وحشت تروریزم متحد کرده به افغانستان لشکر کشید.

حدود 16 سال و اندی پیش، همه مردم مان دیدند که ده ها هزار از نیرو های سنگین خارجی برای سرکوب طالبان میزبان القاعده و بن لادن و مجازات حامیان ایشان به کشور مان هجوم آوردند. همه دیدند که به زور بمباردمان ها قطار های داتسون های طالبان از طریق شاهراه های کشور به مراکز و قرارگاه های اصلی شان در پاکستان برگشتند. مشاورین و افسران پاکستانی شان در کندز از طریق هوا اجازه یافتند که به کشور پاکستان باز گشت نمایند. چرا که این در حالی بود که زمین و هوای کشور تحت کنترل قوت های خارجی قرار گرفته بود.

خلاصه حکومت دستنشانده غرب به یاری مثنی از قبایلی های افغان تبار تحصیلکرده و خارج دیده، در کشور آغاز به کار کرد.

پس از فرار طالبان به پاکستان و تامین امنیت کشور، آنده سران، بزرگان و ریش سفیدان قوم پشتون در جنوب کشور که روحیه آزادی خواهی و وطنپرستی داشتند با اشکال مختلف محوی فیزیکی و یا زمینگیر ساخته شدند. شوربختانه؛ بی آنکه توده های قبایلی خود بدانند که حاکمان و حکمرانان همتبار پشتون شان، خود عامل این همه رویکرد های مهلک و تبهکارانه و جنایتبارانه و شوم در سرنوشت آنان استند، برعکس اینها که به لحاظ روانشناسی در صغارت قرار داشتند گرفتار توهمات مشری و بابایی در وجود نودولتان امریکا آورده شده غالبان سنگ دفاع از داعیه ی این به اصطلاح رهبران و مشران را پیوسته گرماگرم به سینه های خود زده از این اجیران و دلالان خون خود و عوامل بربادی و سیه روزی خویش ناخود آگاه دفاع می کردند.

پس از چندی اشغالگران و عمال داخلی شان سرو صدای ضد طالبانی را کاسته بلکه مهره هایی از همان لشکر نیابتی پاکستان (طالبان) را هم در دستگاه ها و موسسات دولتی به دستور خارجی ها و مدیریت محلی حامد کرزی منتصب و مقرر کرده رفتند.

در طرف دیگر تحرکات خونین طالبان در جنوب کشور و در جنوب شرق مجددن آغاز شده و توسعه یافته رفت. اینک هم طالبان خانه و کاشانه مردمان را سنگر و سپر کرده و خودشان را گوشت دهن توپ و سلاح های غالبین آزمایشی می ساختند و هم نیرو های خارجی و داخلی به اصطلاح ضد طالبانی هم به حملات تباهن هوایی و زمینی و روزانه و

شبهانه پرداخته از خلق های پشتون قربانی های بی حساب می‌گرفتند تا جنگ و نا امنی دوامدار شود و بهانه اشغال و حکمرانی و چپاول منابع ثروت افغانستان تمام نشود.

به اینگونه بد بخت ترین و محروم ترین قشر های جامعه ی مان مربوط ملیت پشتون کشور مان می شود.

من حدود ده سال قبل، طی مقاله ی پژوهشی در سه قسمت زیر عنوان " پاکستان ؛ و هوس شیطانی حاکمیت بلا منازع در افغانستان " این بدبختی ها را به بررسی گرفته و در شعاع گسترده در رسانه های کشور به دست نشر سپرده بودم که اینک لینک آن برای علاقمندان در زیر درج میگردد.

بخش اول:

<http://www.vatandar.at/SulaimanKabirNoori7.html>

بخش دوم :

<http://www.vatandar.at/SulaimanKabirNoori8.html>

بخش سوم :

<http://www.vatandar.at/SulaimanKabirNoori9.html>

درین جا صرفن به همین بسنده شده که اکیدن یاد آور و تذکر دهم. از باب مثال در هیچ قومیت دیگر افغانستان مرسومات قرون عتیقه و قبل از اسلام مانند زن فروشی و زن بدلی درین قرن بیست و یک وجود ندارد، جز در مناطق محروم پشتون نشین. این در حالی است

که زمامداران و زعمای کل افغانستان با شرف های لنگی های بلند، طی بیش از دو نیم قرن همه از همین ملیت پشتون بوده اند. این حاکمان فقط به فامیل و دوستان نزدیک خود رسیده اند؛ اگر رسیده اند و بس. ولی جامعه و توده را تا حد نهایی در تعصبات قبیله یی، بیسوادی، بیماری و نادانی و صغارت و کشری نگاهداشته اند که همه و همه تا هنوز دامنگیر این ملیت مظلوم است.

با کمبود تسهیلات مدنی چون مکاتب و کلینیک های صحی، همه محتاج پاکستان اند و به آن طرف مرز به دشمن امید بسته اند. طالبان در اولین قدنمایی شان به ویرانگری مکاتب آغاز کردند و خارجی ها هم با بمبارد های متوالی جان و امان مردم را گرفتند. بازهم این خیانت زعما و به اصطلاح روشنفکران به دولت و آقایی رسیده پشتون بوده است که برای این قشر محروم ترین افغانستان کار و تلاش عملی میسر عصری را انجام نداده اند.

امروز یک عامل عمده و اضافی ادامه ی این بدبختی ها همانا طالبان پشتون پشتون کُش که لشکر نیابتی پاکستان و شیخ های عربی است که بازهم مشران و ملکان و اکثریت روشنفکران و تحصیلکرده پشتون بی امان و آشکارا ازین لشکر مرگ، تباهی و ترور خود و تمام برادران و خواهران هموطن شان دفاع می کنند.

اینجاست که من مانده ام و حسرت اینکه کاشکی امانویل کانت و ژان ژاک رسو و دیگر نوابغ عصر روشنگری می بودند که چگونه روشنگری و با چه وسایل و راه ها را امروزه برای ما و خلق های پشتون افغانستان اندیشه و تجویز می فرمودند.

در مورد مصایب صغارت، ولی خواهی، پاپا طلبی، بد روزی ها و بد حالی های مشابه سایر ملیت ها و اقوام کشور مان در آینده سخن خواهم گفت.

28 اکتوبر 2018

2

<https://www.facebook.com/1390985947885453/videos/550903795333261/>

3

افغان جرمن

<http://www.afghan-german.net/upload/Tahlilha PDF/sarlus muradzay ciasi ghawghaa.pdf>

لروير

<http://larawbar.net/49028.html>

هود

<http://howd.org/index.php/2014-05-06-22-20-55/1803-2018-10-23-19-11-15>

سپړغی

<http://sporghay.com/index.php/articles/politics/item/13014-de-siasi-sawdagaro-ghawgha>

4

https://www.youtube.com/watch?v=2mMDuLP_w60

5

<https://www.facebook.com/Khanekhabarafg/videos/vb.1623134217982179/279902889323341/?type=2&theater>

6

<https://pa.azadiradio.com/a/29562730.html>

Bigniew Brzezinski , in full **Zbigniew Kazimierz Brzezinski**, (born March 28, 1928, [Warsaw](#), Poland—died May 26, 2017, [Falls Church](#), Virginia), U.S. [international relations](#) scholar and national security adviser in the administration of Pres. [Jimmy Carter](#) who played key roles in negotiating the [SALT II nuclear weapons](#) treaty between the [United States](#) and the [Soviet Union](#) and in U.S. efforts to sustain the rule of [Mohammad Reza Shah Pahlavi](#), the [shah](#) of Iran.

Brzezinski's father was a prominent member of the Polish government who was appointed ambassador to [Canada](#) in 1938. When Soviet-backed communists took over the Polish government in 1945, the Brzezinski family was stranded in Canada. After this event Brzezinski harboured a deep opposition to [communism](#) and the Soviet Union.

Brzezinski studied economics and [political science](#) at [McGill University](#) in [Montreal](#) (B.A., 1948) and political science at McGill (M.A., 1950) and at [Harvard University](#) (Ph.D., 1953). He was later (1953–60) an instructor and assistant professor of government at Harvard and a research fellow and research associate of Harvard's Russian Research Center (later the Davis Center for Russian and Eurasian Studies) and its Center for International Affairs (later the Weatherhead Center for International Affairs). He was an associate professor of public law and government at [Columbia University](#) from 1960 to 1962, when he became the first director of Columbia's Research Institute on Communist Affairs (later the Research Institute on International Change), a position he held until 1977. During the 1960s he was also a foreign affairs adviser to Presidents [John F. Kennedy](#) and [Lyndon B. Johnson](#). While serving as the first director (1973–76) of the [Trilateral Commission](#), Brzezinski met [Jimmy Carter](#), who was then the Democratic governor of [Georgia](#), and acted as Carter's foreign affairs adviser during his successful

presidential campaign. Brzezinski served as national security adviser in the Carter administration (1977–81). Afterward he resumed teaching at Columbia (1981–89) and then served (from 1989) as senior research professor of international relations at the Paul H. Nitze School of Advanced International Studies at [Johns Hopkins University](#).

The Carter [foreign policy](#) team achieved several major successes. In addition to playing a role in negotiating the SALT II treaty (which Carter withdrew from [U.S. Senate](#) consideration following the [Soviet invasion of Afghanistan](#) in 1979), Brzezinski helped Carter renegotiate the [Panama Canal](#) Treaty (ratified 1978) and prepare for the eventual transfer of authority over the canal to Panama. In addition, Brzezinski worked assiduously on improving U.S. relations with China. Under his guidance, the United States opened its first official embassy in the Chinese capital since the communists assumed power in 1949.

Brzezinski's [tenure](#) as national security adviser was marked by his public disputes with the [State Department](#). Friction between Brzezinski and Secretary of State [Cyrus Vance](#) began during the negotiations over the SALT II treaty. Both Carter and Brzezinski sought to radically expand the scope of the treaty by proposing that the Soviet Union drastically limit the number of its [intercontinental ballistic missiles](#) in exchange for limits on U.S. [cruise missiles](#). However, Vance was not informed of this offer until he joined the negotiations. When the Soviets initially refused, Vance was publicly embarrassed.

In 1979 Brzezinski made his greatest mistake when he advocated steadfast U.S. support for the shah of Iran. Although American intelligence had questioned whether the shah could retain power during the [Iranian Revolution](#) (1978–79), Brzezinski persuaded Carter to reject the revolutionaries' demands. Consequently, when the revolution succeeded, the United States had no contact with Iran's new religious leaders—a situation that severely limited the diplomatic options available

to the United States during the [Iran hostage crisis](#) (1979–81). The perception that Carter had mishandled the crisis strongly contributed to his defeat in the [1980 presidential election](#).

Brzezinski's many books include *Between Two Ages: America's Role in the Technetronic Era* (1970), in which he predicted that the United States and the Soviet Union would eventually confront each other in the developing world in a battle over natural resources; *The Grand Failure: The Birth and Death of Communism in the Twentieth Century* (1989); *The Choice: Global Domination or Global Leadership* (2004); and *Strategic Vision: America and the Crisis of Global Power* (2012).